

فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

شماره چهارم - زمستان ۱۳۸۸

صص ۱۵۴ - ۱۲۵

شرق‌شناسی ادوارد سعید و جایگاه اسلام در مقابل غرب

نوذر شفیعی^۱ - زهرا صادقی^۲

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۲

تاریخ تصویب: ۸۸/۱۰/۱۱

چکیده

از همان زمانی که غرب و اروپای مسیحی کوشید هویتی مشخص برای خویش پردازش کند، تعریف شرق به مثابه «دیگری» ضرورت یافت و غرب تلاش کرد خود را در ساختار آن روزگار در تقابل با این دیگری تعریف کند. به بیان دیگر، شرق آن دیگری بود که غرب برای هویت‌یابی می‌باید از آن فاصله بگیرد و این فاصله‌گیری مستلزم شناخت این دیگری بود. غرب مدرن باید این دیگری را تعریف می‌کرد تا خود را در برابر آن و در تفاوت با آن تعریف کند. در همین راستا شرق‌شناسی شکل گرفت تا آغازی به غیریت‌سازی شرق باشد.

شرق‌شناسی یکی از مهمترین منظومه‌های معرفتی است که در دوران جدید شکل گرفت و از همان آغاز، هدفی جز شناخت و دانش محض را برآورده می‌کرد. این هدف عبارت بود از هویت‌سازی برای اروپا در برابر دیگری‌ها. شرق به منزله تجربه‌ای

۱. استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

متفاوت به تشخیص اروپا در هیأت هویتی مستقل کمک می‌کرده و تکمیل‌کننده و مشخص‌کننده تمدن، فرهنگ و هویت اروپا بوده است و شرق‌شناسی نیز به بیان عقیدتی و فرهنگی و شناخت این موضوع می‌پردازد و بدین ترتیب، گفتمانی غربی درباره شرق به شمار می‌رود.

شرق‌شناسی را وان در چارچوب عام برخورد غرب و شرق بازکای کرد. در این برخورد پدیده شرق‌شناسی گفتمانی است که غربی‌ها درباره شرقی‌ها از جمله مسلمانان مطرح کرده‌اند، که در خیلی از موارد مورد انتقاد اندیشمندان شرقی قرار گرفته است. با توجه به اهمیت شرق‌شناسی این سؤالات مطرح می‌شود که:

- شرق‌شناسی چیست؟

- غرب چگونه شرق را می‌شناسد؟

- برخورد غرب با اسلام چگونه بوده است؟

پیشینه و قدمتی که شرق از نظر فرهنگ و تمدن دارد، امری است مسلم و غیرقابل انکار، از این‌رو غربیان زمانی که خواستند به تحول فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بپردازند، به دنبال شالوده‌ای بودند که براساس آن بتوانند نموده‌های فرهنگی خود را پی‌ریزی کنند. آنها با تحقیقات خود می‌خواستند با خوار کردن و بدوی شمردن فرهنگ شرق، تحقیر نموده‌های فرهنگی آنها و نادیده گرفتن فرهنگ‌های کهن شرق و القای این شبهه که تفکر غربی نسبت به مسائل جهان و طبیعت‌شناسی، دیدی عینی و تجربی دارد و فرهنگ شرقی دیدی شاعرانه و تخیلی دارد و اصولاً گذشته‌گرا و سنت‌پرست است، تلقین کنند که ادامه حیات جوامع شرقی با حفظ این فرهنگ جهان‌بینی‌های تنگ در حکم درجا زدن، عقب ماندن و پس افتادن از قافله علم و تمدن غرب است. در نتیجه اگر می‌خواهند پیشرفت کنند، باید در صورت و ماده، در ظاهر و باطن از غرب پیروی کنند و آن را الگوی توسعه و پیشرفت خود قرار دهند. این طرز تفکر و نگرش مربوط به زمانی است که غرب به‌عنوان یک قدرت استعماری شروع به غارت فرهنگ و تمدن شرق نمود که در پس آن انگیزه‌های سیاسی و ایدئولوژیک نهفته بود. برخورد غرب با اسلام نیز بیشتر از آنکه انگیزه‌های سیاسی داشته باشد، انگیزه‌های استعماری و غارت در آن نهفته بود. برخورد غرب با اسلام براساس تفکراتی ذهنی و عینی است که خود غرب آن را ایجاد کرده بود. از این‌رو

این برخورد و شناختی که غرب از شرق و اسلام دارد فاقد ارزش‌های تکاملی شرق و نگاه دین‌باورانه‌ای است که در اسلام وجود دارد.
واژه‌های اساسی: شرق، شرق‌شناسی، اسلام، غرب، ایدئولوژی، غرب‌گرایی، بومی‌گرایی، هویت، تاریخ.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است که سعی می‌شود با رویکرد تطبیقی دیدگاه‌های انسان‌شناسی را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

ابزار گردآوری داده‌ها

داده‌ها با ابزار کتابخانه‌ای و اسنادی از طریق مطالعه منابع دست اول و دست دوم شامل کتب، نشریات تخصصی، مقالات اینترنتی و روزنامه گردآوری شده است.

مقدمه

بسیاری از روشنفکران دوران بیداری شرق، نخستین آشنایی‌های نظام‌مند و علمی خود را با تاریخ فرهنگ و کشور خویش، از طریق آثار شرق‌شناسان غربی کسب کردند. مهمترین شرق‌شناس امروزه ادوارد سعید است که با نشر اثر خود تحت عنوان **شرق‌شناسی** دو نوع تصور کلی ایجاد کرد؛ تصویر نخست، صفت غرب‌ستیزی است که به کتاب نسبت داده شده؛ مفسران موافق و مخالف به طرز گمراه‌کننده و با سر و صدای بسیار، کتاب را غرب‌ستیز خوانده‌اند. این تصور نادرست، دو بخش دارد، که گاه در کنار هم استدلال می‌شوند و گاه جداگانه. اولین بخش ادعایی است که به ادوارد سعید نسبت داده می‌شود و می‌گوید پدیده «شرق‌شناسی» نامی است که به شکل مجاز یا به شکل یک نماد در مقیاس کوچک، به جای تمامیت «غرب» به کار گرفته شده، و در حقیقت شرق‌شناسی را باید معرف کلیت غرب دانست. بنابراین طبق این برداشت، غرب سراسر دشمن مردم عرب و مسلمانان، و خصم ایرانیان، چینی‌ها، هندی‌ها و بسیاری از غیر اروپاییان دیگر است؛ یعنی مردمی که استعمار و تعصبات غربی دامنگیرشان شده است.

بخش دوم استدلال به همین اندازه پر دامنه است؛ اینکه غرب غارتگر بوده، اسلام و اعراب را مورد تجاوز و هتک حرمت قرار داده است (سعید، ۱۳۷۸: ۵۸).

هر چند که بسیاری از غربیان از طریق بد جلوه دادن شرق، اسلام و ارزش‌های آنها سعی در مرکزیت قرار دادن غرب دارند، اما قضاوت در مورد اینکه کدام استدلال درست است، نیازمند مطالعه کامل و تجربه‌ای است که برای بسیاری از شرق‌شناسان با سفرهایی که به شرق داشتند و دارند امکان‌پذیر شده است.

تحلیل روابط اسلام و غرب در ابتدا نیازمند درک دقیق و روشن دو مفهوم «اسلام» و «غرب» است. نگاه به هر یک از این دو مفهوم می‌تواند جنبه فلسفی یا جامعه‌شناسانه داشته باشد. نگاه فلسفی به اسلام و غرب به معنای درک دقیق اندیشه‌ای است که «اسلام» یا «غرب» نامیده می‌شود و خالی از هرگونه نگرش تاریخی یا جغرافیایی یا اجتماعی است، اما نگاه جامعه‌شناسانه به اسلام یا غرب در واقع نگاه به حاملان این دو اندیشه یعنی مسلمانان و غربیان است. بدیهی است که مفهوم فلسفی «اسلام» باید از مفهوم جامعه‌شناسانه «مسلمانان» تفکیک شود. کما اینکه چنین تفکیکی در مورد مفهوم فلسفی «غرب» و مفهوم جامعه‌شناسانه «غربیان» نیز وجود دارد و در واقع دو سطح تحلیل در مباحث اسلام و غرب مطرح است (سعید، ۱۳۷۵: ۶۲).

ادوارد سعید در نقد گفتمان شرق‌شناسی نشان می‌دهد که آنچه که در غرب تحت عنوان جهان یا تاریخ شرق دانسته می‌شود، وجود خارجی ندارد. مبنای کلی تفکر شرق‌شناسانه نوعی جغرافیای تخیلی است و با وجود این به نحو وحشتناکی قطب‌بندی شده است که جهان را به دو بخش غیرمساوی تقسیم می‌کند؛ بخش بزرگتر و متفاوت آن به نام «مشرق زمین» خوانده می‌شود و آن دیگری که همچنین تحت عنوان جهان «ما» نیز خوانده می‌شود، نام «مغرب زمین» و یا «غرب» را دارد. اسلام همواره متعلق به شرق دانسته می‌شده است (سعید، ۱۳۷۸: ۴۵). او نشان می‌دهد که چگونه غرب و شرق‌شناسان غربی، «شرق» را ساخته‌اند؛ آنها شرق را در متون خود و بر مبنای ذهنیات و نیز مشاهداتشان ساخته‌اند. از این منظر شرق یک ساخته غربی است که متناسب با منافع قدرت‌های استعماری و سلیقه آنها ساخته شده است.

مبانی نظری

۱. شرق‌شناسی

شرق‌شناسی و خاورشناسی، ترجمه انگلیسی «Orientalist» است. گرچه واژه «Orient» و «East» هر دو به معنای «شرق» است، اما «East» اغلب به معنای جهت شرقی هر چیز به کار می‌رود و گاهی ممکن است به معنای «مشرق‌زمین» استعمال شود و کلمه «Orient» اغلب به معنای سرزمین‌های واقع در شرق دریای مدیترانه و اروپاست (بلعبکی، ۱۳۷۶: ۲۰). شاید به همین دلیل شرق‌شناسی از کلمه دوم اقتباس شده و اصطلاح «Orientalism» و «Orientalist» رواج یافته است.

شرق‌شناسی در تعبیری موجز عبارت از آن دسته از پژوهش‌های غربیانی است که در خصوص میراث شرق و به‌ویژه مسائل مرتبط با تاریخ، زبان، ادبیات، هنر، عادات و سنن آن انجام می‌پذیرد (جبور عبدالنور، ۱۳۵۱: ۱۷). بنابراین خاورشناس فردی است از دیار مغرب‌زمین که میراث شرق و هر آنچه را که به نوعی به تاریخ، زبان، ادبیات، هنر، عادات و سنن او تعلق دارد، بررسی می‌کند.

نگاه و اندیشه غربیان در تمام طول تاریخ همواره متوجه «شرق» و «شرقیان» بوده است. واژه شرق و شرق‌شناسی را می‌توان از این منظر بررسی کرده از نظر جغرافیایی که منظور از شرق همان آسیا، خاورمیانه و دنیای غیراروپایی است. در مفهوم ایدئولوژیک بیشتر یک شرق مسلمان در برابر یک غرب مسیحی قرار می‌گیرد. در مفهوم سیاسی در واقع اشاره به خطری است که دنیای مسیحیت غرب و جهان سرمایه‌داری را تهدید می‌کند. معنی شرق‌شناسی در مفهوم دانشگاهی آن رشته‌ای است که درباره شرق گفت‌وگو می‌کند، می‌نویسد و می‌آموزاند. شرق‌شناسی در مورد شرق قضاوت می‌کند و مسائل آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. در مفهومی وسیع‌تر منظور سبک تفکر ویژه‌ای است که به‌طور بنیادی شرق را از غرب جدا می‌کند و به تهیه و تدوین زنجیره‌ای از توجهات حساب شده در مورد شرق اقدام می‌کند. در واقع شرق‌شناسی عبارت است از اراده و نیت خاصی که به درک و شناخت «شرق» برمی‌گردد (اسماعیلی، ۱۳۸۴: ۲).

شرق‌شناسی از نگاه عینی و تاریخی، بیان نوعی تسلط غرب بر شرق است. به قول ادوارد سعید سیری که به غرب اجازه می‌دهد تا به شرقی که خود ساخته و پرداخته است حکومت کند. ادوارد سعید توجه خاصی به سیر شرق‌شناسی از قرن هجده به بعد دارد و برای آن چهار جریان فکری در نظر می‌گیرد:

۱. گسترش اروپا و نفوذ آن در شرق
۲. مقایسه تاریخی (اطلاعات شرق و دنیای اسلام در رابطه با غرب)
۳. علاقه، گرایش و نگرش رومانتیکی به شرق که برای آنها افرادی چون «هردر» و «موزارت» را مثال می‌آورد.
۴. طبقه‌بندی گروه‌های انسانی: انسان آمریکایی، انسان آسیایی، انسان اروپایی و... (سعید، ۱۳۷۸: ۳۸).

در مجموع شرق‌شناسی مجموعه‌ای از تلاش‌های علمی غربیان برای شناسایی و شناساندن کشورها و شرایط جغرافیایی، منابع، معادن، تاریخ، قومیت‌ها، زبان، ادبیات، هنر، آداب، سنت‌ها، عادات، فرهنگ، باورها، ادیان، تمدن‌ها، ویژگی‌های روان‌شناختی، حساسیت‌های روحی، ابعاد خطرناک و نقاط آسیب‌پذیر مردم کشورهای مشرق‌زمین از خاور دور تا خاور نزدیک و شرق دریای مدیترانه و حتی سرزمین‌های دیگر اسلامی در آفریقای شمالی و دیگر نقاط جهان با هدف کشف ثروت‌های مادی و معنوی آنان برای تأمین منافع غربیان است (زمانی، ۱۳۸۵: ۵۰).

۲. تعریف شرق از دیدگاه ادوارد سعید

نظریه شرق‌شناسی نظریه‌ای است در حوزه علوم انسانی که مستشرق فلسطینی تبار، ادوارد سعید مطرح کرده است. این دانشور که در حوزه ادبیات تطبیقی، نقد ادبی و تحلیل متون، مطالعات گسترده‌ای دارد، به این نتیجه رسیده که شرق در متون غرب، دستخوش یک دگرذیسی شده است، زیرا تاریخ و فرهنگ شرق اسلامی، به‌طور واقعی در متون غربی بازنمایی نشده است. او می‌خواهد در این بازنمایی، دلالت‌های مفهومی و فرازبانی عوامل غیرمتنی مؤثر در شناخت شرق را باز شناسد. وی پس از واکاوی و

تحلیل متون، در می‌یابد که امپراتوران، اصحاب استعمار و عوامل پشت پرده پس از آن در جهت مقاصد خود، چگونه اقدام به شناسایی و معرفی شرق نمودند؛ یعنی شرق ساخته غرب، دنیایی است که غرب برای خود ساخته است. او اگرچه هر نوع شناخت شرق‌شناسانه را از نوع استعماری نمی‌داند و شرق‌دوستی را متمایز می‌سازد، اما بر این باور است که در ورای این شناخت، انگیزه‌ها و مقاصدی همسو با اهداف قدرت‌ها و نظام سلطه نهفته است. او در این پیوند عامل قدرت را در شناخت شرق دخیل می‌داند که به میانجی زبان در متون بازنمایی می‌شود.

بنابراین او به مجموعه‌ای از مفروضه‌ها، باورها و عقاید می‌پردازد که در ذهنیت غرب پدید آمده و تثبیت شده است. از براین آنها نگرشی شکل می‌گیرد که به تدریج پیش‌زمینه‌ای برای شرق‌شناسی شد. شرق‌شناسی نوین یک رشته چند شاخه‌ای است که به مطالعه شرق در حوزه‌های مختلف زبانی، فرهنگی، تاریخی و اجتماعی و... می‌پردازد و متون زیادی را پدید می‌آورد و چهره شرق اسلامی را دچار کژاندیشی و کژراهه‌روی می‌کند. بر همین اساس، زبان شرق‌شناسی نوعی حجاب بر واقعیت‌های شرق می‌کشد و نشانه‌ها و مفاهیم زبانی را که از اقلیم دیگر برخاسته، بر زبان و فرهنگ شرق سیطره می‌دهد. بدین سان می‌بینیم زبان شرق‌شناسانه، واژه تا جمله و فراتر از آن یعنی بافت فرهنگی - تاریخی را با دلالت‌های ایدئولوژیک یا سیاسی آلوده می‌کند (ایزدی، ۱۳۸۶: ۲).

در این راستا تقابل‌های زبانی که همه تداعی‌گر برتری، فرادستی و اقتدار غرب است، در زبان نمودار می‌گردد. ادوارد سعید به این تقابل‌ها می‌پردازد، رد آنها را در متون کلاسیک پی می‌گیرد و تحلیل‌ها و بررسی‌های زبانی، تقابل‌های زیادی را از این سنخ می‌یابد که در نهایت تقابل غرب- شرق را پررنگ می‌کند، از این‌رو او متوجه می‌شود که کفه ترازو همواره به سود غرب و در جهت اهداف آن سنگینی می‌کند. بدین سان شرق به عنوان هویتی فروتر جلوه می‌کند که باید آن را کشف کرد و از جلوه‌ها و قابلیت‌های آن مادامی که سودمند باشد، بهره جست. در زیرمجموعه تقابل غرب و شرق، ادوارد سعید به تقابل‌های دیگری می‌رسد، مانند تمدن در برابر توحش، عقلانی در برابر غیرعقلانی، قانون‌گرایی در برابر قانون‌گریزی، اعتمادپذیری در برابر

اعتمادناپذیری، عدالت در برابر بی‌عدالتی، دموکراسی در برابر استبداد و آرامش در برابر ترور. آری! جزء دوم این تقابل‌ها در متون، همگی چهره شرق باز نموده است! این‌گونه اطلاق‌ها حاکی از این است که دوانگاری شرق و غرب چگونه در ذهنیت غرب تثبیت شده و چرا اغلب از همان زاویه دو انگارانه به شرق نگریسته شده است. ادوارد سعید حتی به رسانه‌های جهانی پس از انقلاب اسلامی رجوع می‌کند و با یک تحلیل متنی می‌بیند که این دوانگاری‌ها و تقابل‌ها هنوز وجود دارد و شرق همچنان بنا به همان قالب‌واره‌های ذهنی از پیش تعیین شده، مورد قضاوت غرب قرار می‌گیرد. او این نگاه را هنوز ملهم از گذشته می‌داند که در متون و قاموس غرب تثبیت شده است.

حال در مطلب زیر به تعریف هشت مقوله منبعث از نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید می‌پردازیم:

۱. اصل بی‌اعتمادی شرق: متضمن این باور است که شرقیان طبعاً صادق نیستند و نمی‌توان به آنان اعتماد کرد.
۲. اصل دیگر، نظریه شرق‌شناسی اسلام است که اسلام را یک تهدید می‌داند، زیرا اسلام‌گرایان هوادار و دلبسته ایدئولوژی اسلامی هستند.
۳. فرودستی و تحقیرپذیری شرق: انسانیت در شرق با انسانیت در غرب متفاوت است.
۴. اصل عقب‌ماندگی: این مفهوم این استدلال را برمی‌انگیزد که شرق «عقب‌مانده» در نقطه مقابل غرب «پیشرفته» قرار می‌گیرد.
۵. اصل نامعقولی و بی‌منطقی: این اصل بر سرشت عرفانی و غیرعقلانی شرق تأکید دارد.
۶. اصل تابعیت‌پذیری: براساس این اصل شرق از لحاظ سرشت و ماهیت همواره مطیع و فرمانبردار است.
۷. اصل اعراب (یا مسلمانان) در برابر یهود: این اصل با مبنا قرار دادن منازعه فلسطین و اسرائیل مفهوم پیدا کرده و تسری می‌یابد.
۸. اصل غرابت: شرقیان فرداً فرداً از حیث معیارهای معمول غربی، موجوداتی نامعقول و در نتیجه اغیار به شمار می‌آیند (ایزدی، ۱۳۸۶: ۱۳).

تاریخ پیدایش شرق‌شناسی

گرچه شرق‌شناسی پدیده‌ای نسبتاً جدید و نوظهور است، ولی شناخت شرق و اندیشه درباره آن به گذشته‌های دور می‌رسد، که ردپای آن را می‌توان در نخستین کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌های تاریخی جست‌وجو نمود. بعد از آن نیز در سده‌های میانه، شرق‌شناسی بوده است که این مطلب در آثاری چون رویدادنامه‌ها، متون جغرافیایی و حتی سفرنامه‌های جهانگردان آشکار است.

برخی آغاز فعالیت این پدیده را زمانی می‌دانند که بخش‌های شرقی و جنوب شرقی اروپا به دست مسلمانان فتح شد و خلافت اروپایی مسلمانان در سرزمین پهناور «اندلس» شکل گرفت و بدین ترتیب اولین بستر مناسب برای آشنایی جدی غرب مسیحی با اسلام و مسلمانان فراهم آمد. براساس این گزارش، پیشتاز شرق‌شناسی شخصی است موسوم به «پطروس آلفوسی» روحانی یهودی اسپانیایی که در سال ۱۱۰۶ میلادی به مسیحیت گروید. او نخستین مترجم و ناقل داستانهای شرق به زبان لاتین و تلاشگر در راه نشر علوم اسلامی در اروپاست. بعد از شکست غرب در جنگهای صلیبی، پژوهش در عقاید، فرهنگ، آداب، رسوم، تمدن تاریخ اسلام و مسلمانان از سوی اروپاییان هویت یافت و افرادی از طبقات اجتماعی مختلف در لباس بازرگان، جهانگرد، درویش، سفیر و ایلچی دورترین نقاط سرزمین بزرگ اسلام را در نوردیدند و از «همه چیز» و «همه کس» اطلاعات گرد آوردند که مجموع آنها تاکنون بالغ بر هزاران کتاب، سفرنامه، یادداشت، تحقیق و خاطره است.

برخی دیگر «پطروس کلونی» را اولین برنامه‌ریز شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی دانسته‌اند. گفته شده است اولین ترجمه قرآن به زبان لاتین زیر نظر او انجام گرفته است (بدوی، ۱۳۷۵: ۸۵).

در روایتی دیگر اولین رابطه در تاریخ بین شرق و غرب در پی رابطه تجاری میان آن دو در دوران کنعانی‌ها به وجود آمد. کشاکش قدرت در قرن ششم قبل از میلاد بین حکومت ایران و یونانیان از آن دوره اقدام به «شناخت شرق» نمودند تا رقیب خودش را شناخته و راههای مقابله و دفاع و تهاجم را بیابند. دومین ارتباط در قرن چهارم قبل از میلاد به وجود آمد که اسکندر مقدونی پادشاه یونان و کشورگشای جوان غربی به ایران و کلیه سرزمین‌های مشرق زمین حمله کرده بود (زمانی، ۱۳۸۵: ۸۳).

اما از چه زمانی شرق‌شناسی در مغرب‌زمین رشد واقعی و سپس کلاسیک خود را شروع کرد؟ می‌توان گفت تقریباً از سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی محققان ایتالیایی، انگلیسی و پرتغالی کوشش‌هایی را برای آگاهی بیشتر نسبت به شرق انجام دادند؛ به‌عنوان مثال توماس هربرت (1606-1682) که جوانی باهوش و زیرک بود توسط سفیر انگلیس از هند به سواحل جنوبی ایران وارد شد و تحقیقات خود را در مورد ایران‌شناسی شروع کرد. در سده‌های هفدهم و هجدهم خاورشناسی در اروپا گسترش یافت تا جایی که برای اولین بار در اروپا *گلستان سعدی* چاپ شد. از اواخر سده هفدهم میلادی شهرهای لندن و پاریس به مراکز عمده‌ای در زمینه شرق‌شناسی بدل شدند. مطالعه شرق‌شناسی^۱ در اروپا برای اولین بار به قرن هجدهم میلادی باز می‌گردد. زمانی که برای اولین بار در انگلستان در سال ۱۷۷۹، در فرانسه در سال ۱۷۹۹ و سرانجام در فرهنگ آکادمیک فرانسه در سال ۱۸۳۸ ظهور نمود (ایزدی، ۱۳۸۶: ۱۸). بر این اساس می‌توان شرق‌شناسی را «جنبش علمی- غربی» (اروپایی) تعریف کرد که هدف آن بررسی تمام امور و شؤون شرق (سیاست، اقتصاد، تاریخ، جغرافیا، ایتربیولوژی و...) است تا به هدف استعماری و استیلا بر کشورهای جهان شرق (اسلامی) خدمت کند و این اصطلاح پایه و اساس توجه و گرایش غرب به تحقیق و تفحص در شرق است، چرا که ظهور این اصطلاح با شروع جنبش استعماری غرب در کشورهای شرق (آسیا و آفریقا) در قرن هجدهم همزمان بود و بیشتر در سایه استعمار و با حمایت و پشتیبانی آن و برای خدمت به آن رشد نمود.

انگیزه‌های شرق‌شناسی

به‌طور کلی شرق‌شناسی در کاوش‌هایی که انجام گرفته دارای انگیزه‌هایی بوده است. این انگیزه‌ها از نظر شدت و ضعف با یکدیگر تفاوت دارند و در کل می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:

1. Orientalist

۱. پژوهش‌ها و بررسی‌هایی که با انگیزه‌های شرق‌شناسی انجام شده است: شرق‌شناسان در دوره‌های مختلف و با گرایش‌های متنوع به مکتب‌های متفاوت شرق‌شناسی از زاویه‌ها و دیدگاه‌های گوناگونی به شرق می‌نگریستند و هر گروه از آنان موضوعات خاصی از شرق را مورد پژوهش قرار می‌دادند. بسیط‌ترین نوع شرق‌شناسی، بررسی تعداد آبادی‌ها، شهرها و روستاهای هر کشور شرقی، رشته‌کوه‌های مهم، رودخانه‌ها، دریاها، دریاچه‌های معروف، نوع کشاورزی، صنعت، معادن، ذخایر و تاریخ گذشته آن سرزمین‌هاست (زمانی، ۱۳۸۵: ۴۸).

این بخش از شرق‌شناسی علاوه بر اینکه حجم قابل توجهی از فعالیت مراکز شرق‌شناسی را تشکیل می‌دهد و رشته‌ها و دانشکده‌های شرق‌شناسی و زبان‌شناسی متکفل آن هستند، مقدمه‌گریزناپذیری برای تربیت شرق‌شناس در کشورهای شرقی است.

آکسفورد عمده‌محدوده معرفی شرق‌شناسی را «زبان و هنر» شرقیان و سپس دیگر ویژگی‌های کشورهای شرقی می‌داند و شرق‌شناس را چنین معرفی می‌کند:

"The Person who Studies the Language 'arts' act of Oriental Countries"
(Oxford, 1999: 818).

«مطالعه زبان و هنر و دیگر ویژگی‌های کشورهای شرقی».

دایرةالمعارف نیوجرسی آمریکایی نیز در یکی از تعریف‌ها، محدوده شرق‌شناسی را زبان و ادبیات شرقیان می‌شمارد: "Oriental Languages, Literature"
(Webster's...: 1015).

۲. پژوهش‌هایی که در پس آنها اغراض و اهداف استعماری و کسب منافع تجاری نهفته است: گاه انگیزه‌های استعماری در کشورهای عربی و اسلامی شرق‌شناسان را بر آن می‌داشت که زبان شرق را فراگیرند و در یکی از فنون مربوط به شرق تخصص حاصل کنند. وجود همین انگیزه گاه سبب می‌شد که در نزد شرق‌شناس احساسی خاص نسبت به مسائل شرق ایجاد شود، اما این احساس به گونه‌ای نبود که بر سرشت استعمارگری آنان غالب آید، بلکه تابع طرح‌های از پیش ترسیم شده استعمار می‌شد. مثلاً در این راستا کوشش شرق‌شناس آن بود که مسلمانان را در اعتقادات خود دچار تردید و دودلی کند و یا آرمان‌های آنان را سبک بشمارد و پیشوایان آنها را مورد انتقاد و

نکوهش قرار دهد و از اهمیت میراث آنان بکاهد (علی‌الصغیر، ۱۳۷۲: ۲۲). گاه انگیزه‌های اقتصادی که کوشش‌های استعماری آن را موجب شده بود با اهداف علمی پیوند می‌خورد، بدین اعتبار که شرق‌شناس مأمور شغلی و علمی بود که نخبگان و متخصصان باید عهده‌دار آن می‌شدند. «بنابراین استادان و مترجمان زبانهای شرقی در قرون وسطی و شرق‌شناسان اولیه و علمای فن جدل و... به دلیل بنیان نهادن نهضت اروپا بر میراث عربی به پادشاه‌های بسیار بزرگی دست یافتند» (نجیب‌العقیقی، ۱۹۶۴: ۵۶).

۳. تحقیقات و پژوهش‌هایی که صرفاً به انگیزه‌های علمی و تبلیغات مذهبی و یا صدور فرهنگ انجام گرفته است: در آغاز شاید فقط اطلاعات جغرافیایی و تاریخی و زبان اقوام شرقی مورد نظر قرار گرفته، اما به تدریج همه شئون فرهنگی اعم از ادیان، مذاهب، باورها، سنت‌ها، مراسم، هنر، ادبیات، گرایش‌ها، قومیت‌ها، تمدن‌ها، حساسیت‌ها و آداب ملت‌های مشرق‌زمین را فرا گرفته است. به همین دلیل به کسی «شرق‌شناس» می‌گویند که مجموعه‌ای از این اطلاعات یا بخشی از آنها را داشته باشد (زمانی، ۱۳۸۵: ۴۸).

ادوارد سعید سه تعریف را در واقع از سه دیدگاه برای شرق‌شناسی مطرح کرده

است:

(الف) نوعی تبیین دانشگاهی شامل: انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی و زبان‌شناسی شرقیان.

(ب) نوعی سبک فکری بر مبنای تمایز بودشناختی و اختلاف بنیادین شرق و غرب در نوع حماسه‌ها و آداب و رسوم و مقررات آنها.

(ج) یک نهاد تثبیت شده و سبک غربی برای ایجاد سلطه غرب بر شرق (سعید، ۱۳۷۸: ۱۶).

یکی از مجموعه‌های مهم شرق‌شناسی، اسلام‌شناسی است، به عبارت دیگر اسلام‌شناسی بخشی از دانش عام شرق‌شناسی و از انگیزه‌هایی است که شرق‌شناس را معطوف به شرق می‌سازد. دغدغه امروز علمای دینی و دانشمندان مصلح اسلامی و مدافعان دلسوز فرهنگ اسلام دقیقاً شناخت و نقد همین نوع شرق‌شناسی خاص، یعنی «اسلام‌شناسی غربیان» است و مقصودشان از «شرق‌شناسی» که در حوزه‌های دینی و دانشگاه‌های اسلامی به نقد آن می‌پردازند، دقیقاً فقط همین نوع شرق‌شناسی خاص

یعنی شیوهٔ اسلام‌شناسی غربیان است؛ به گونه‌ای که این واژه اصطلاح خاصی در مجامع علمی اسلامی شده است (عبدالمنعم، ۱۳۸۰: ۷).

نظریات مختلف در مورد انگیزه‌های شرق‌شناسی

شرق‌شناسی محصول پاسخگویی غرب به نیازهای حیاتی و اجتماعی دوران خود است. غربی‌ها، از دوره‌ای که امپریالیسم زاییده شده است، تمام هم و غم خود را مصروف اهداف توسعه‌طلبانه نمودند. در چنین وضعیتی علم و دانش پاسخگوی نیازهای حیاتی و اقتصادی و یا جهت‌گیری امپریالیستی و در پیوند با آن بود. فعالیت‌های تبلیغی و تبشیری نیز برای بسترسازی مناسب در جهت این مقصود بود.

در باب شرق‌شناسی داوری‌های متعددی صورت گرفته است:

۱. برخی آن را صرفاً تمهیدی استعماری دانسته و مطالعهٔ فرهنگ، زبان، تاریخ، آداب و سنن شرقیان از سوی دانشمندان غرب را روی دیگر سکهٔ مطالعات کارشناسان نظامی و اقتصادی آن می‌دانند. با این وصف تأسیس مؤسسات شرق‌شناسی تربیت و پرورش نیروهای کارآمد مؤسسات اداری، فرهنگی و اقتصادی غربی و جهت‌دهی به آنهاست (عبدالمنعم، ۱۳۸۰: ۹).

۲. در مقابل برخی دیگر که به‌طور عمده خود غربیان را شامل می‌گردد، حس کنجکاوی و عشق و علاقه به فراگیری و دانش‌پروری غربی‌ها را عامل تأسیس چنین شاخه‌ای از علم می‌دانند.

۳. داوری اردکانی نیز شرق‌شناسی را به‌طور مستقیم حاصل تصمیمات و برنامه‌ریزی‌های مؤسسات استعماری غرب نمی‌داند. به همین صورت شرق‌شناسان را در حکم عقیدهٔ اروپا ارزیابی می‌کند و آن را نوعی تصور جمعی می‌داند که به اروپا هویت می‌بخشد و در عین حال از جلوه‌های استیلا و سلطه‌جویی غرب است (داوری اردکانی، ۱۳۷۹: ۱۰۱).

۴. دکتر ذاکر اصفهانی در اثر خود تحت عنوان **فرهنگ و سیاست در عصر تجدد**، پدیدهٔ شرق‌شناسی را منبعث از هویت‌یابی غرب در متن تاریخ شرق می‌داند. وی معتقد است که غرب در متن تاریخ به دنبال مطالعهٔ ابژهٔ خود است. بنابراین غرب به دنبال تاریخی

می‌رود که دنیای آن به‌سر آمده و متعلق به دنیای قبل بوده است. در حال حاضر این تاریخ و فرهنگ غرب است که در صحنه حضور دارد، ولی برای ارائه هویت خود به مبنایی نیاز دارند تا براساس آن خود را خوب جلوه دهند. از این‌رو با تکیه بر گفتمان شرق‌شناسی هویت و تعریفی تحمیلی برای شرق و هویت و تعریفی برای خود ارائه نمودند که براساس آن شرق، ضعیف و به دور از فرهنگ و تمدن و پیشرفت است و برعکس غرب دارای فرهنگی برخوردار از عقلانیت و تمدن است که با قرار دادن شرق در مقابل غرب سعی به برتری و نفوذ خود در شرق دارد (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۶: ۲۲).

۵. ادوارد سعید به‌عنوان شرق‌شناسی که نظریاتش از نوع مطالعات پسا استعماری منبعث از نظریات پست‌مدرن دهه ۶۰ به ویژه عقاید میشل فوکو است، با نوعی نگاه هژمونیک به شرق‌شناسی می‌پردازد (داوری اردکانی، ۱۳۷۹: ۱۰۹).

وی معتقد است که غرب از رهگذر دانش و قدرت خود - قدرت سیاسی - شرق را خلق کرده است. به‌گونه‌ای که این شرق از واقعیت برخوردار باشد، ماهیتی گفتمانی دارد. یعنی گفتمانی به نام شرق‌شناسی که خود بخشی از فراگفتمان مدرنیته‌ای است. وی معتقد است که خلق چنین گفتمانی انعکاسی از قدرت سیاسی استعمار است که آگاهانه و تعمداً حاصل آمده است. چنین شناختی محصول خودشناسی در فضای هژمونیک است. این شرق مخلوق و ساختگی که از هویت فرهنگی و پویا برخوردار نیست از قبل خلق مفهوم «دیگری» در مقابل «خود» فراهم آمده است که البته در ذیل آن قرار می‌گیرد.

برخلاف این فرضیه (نظریه استعماری ادوارد سعید) برخی برآن‌اند که شرق‌شناسی غربیان در تحلیل نهایی نمی‌تواند تنها به‌دلیل تمایل غرب برای حفظ سلطه اقتصادی-سیاسی بر شرق باشد. بلکه نگاه غربیان به شرق شاید به دو طریق قابل توجیه باشد، این دو طریق این اشتیاق را به عامل استعمار تقلیل نمی‌دهد. الف) این اشتیاق برخاسته از روحیه فائوستی انسان غربی است. همان روح بنیادین مدرنیته که «مضمون اصلی زندگی» است و این روحیه فائوستی و جهان‌گرایانه است که غرب را متوجه شرق می‌کند و تکاپوی سلطه بر منابع شرق را دامن می‌زند.

ب) در توضیح این اشتیاق به کشف عامل «تفاوت» اشاره می‌شود. بدین‌گونه که غرب برای رهایی از آنچه که با دست خویش ساخته و دنیایی که برای خود رقم زده است - مدرنیته - و بحران ناشی از آن در جست‌وجوی راهی دیگر است و راه برون‌رفت خود را در شرق می‌جوید؛ در واقع فضای ارزشی و فکری - فرهنگی کاملاً متفاوت از آنچه که در درون آن زیست می‌کند. در واقع مدرنیته برای او بازنمایی نگرانی و نداشتن یقین است و دستیابی به این یقین مستلزم شناخت تفاوت او با شرق است (دشتیان، ۱۳۸۱: ۱۸۹-۱۸۸).

با این حال در خوشبینانه‌ترین حالت توجه غرب به توانمندی‌های شرق را باید حاصل کنجکاو و حقیقت‌جویی دانست و در غیر این صورت تلاش‌های شرق‌شناسی در راستای اهداف استعماری توجیه می‌گردد. گرچه ممکن است برخی از شرق‌شناسان با اهداف انسانی و حتی به قصد تشرف به دیانت شرقی و معرفت به مفاهیم عمیق عرفانی آن به شناخت اسلام و یا شرق پرداخته باشند.

محدوده جغرافیایی شرق‌شناسی در نظریات

۱. کوچکترین محدوده شرق‌شناسی در فرهنگ آکسفورد تعریف شده است، زیرا این فرهنگ محدوده جغرافیایی خاور دور یعنی چین و ژاپن را هدف شرق‌شناسی قرار داده و بنابراین یکی از معنای رایج «Orientalist» را «انسان ژاپنی و چینی» معرفی کرده است: (Oxford, 1999 p:818). Person from the Japan or China:

۲. گسترده‌ترین محدوده شرق‌شناسی تمام کشورهای مشرق‌زمین و آسیا اعم از خاورمیانه و شرق دور و نزدیک که در شرق اروپا و دریای مدیترانه قرار دارند، اعم از کشورهای اسلامی و غیراسلامی به‌عنوان عرصه شرق‌شناسی غربیان معرفی شده است؛ چنانکه *دایرةالمعارف نیوجرسی* آمریکایی چنین تعریف می‌کند:

"The Countries to the E(ST) AND SE of the Mediterranean" (Webster's...: 1015).

۳. جدیدترین محدوده جغرافیایی شرق‌شناسی جغرافیای دینی است. شرق‌شناسانی که با انگیزه دینی تبشیری مسیحیت یا یهودی‌گری و احیاناً انگیزه استعماری ضد اسلامی پژوهشی خاورشناسانه را انجام داده‌اند، مرزهای جغرافیایی زمین‌شناسی را کنار نهاده و

مرزهای جغرافیای دینی را جایگزین ساخته‌اند، فقط سرزمین‌های مسلمان‌نشین را مدنظر داشته‌اند.

۴. گرچه وجود واژه «الشرق» در این تعریف محدودکننده منطقه جغرافیایی است، اما از تأکید بر قید «اسلامی» می‌توان دریافت که هر کجا این ملاک و هدف باشد، اقتضای حضور عملیات شرق‌شناسی در آنجا وجود دارد. بر این اساس کلیه سرزمین‌های مسلمان‌نشین جهان حتی در آفریقا، اروپا و آمریکا نیز مورد بررسی شرق‌شناسان متأخر قرار می‌گیرد (زمانی، ۱۳۸۵: ۴۵). در این صورت نوع چهارم از محدوده جغرافیایی برای شرق‌شناس ترسیم خواهد شد.

شرق‌شناسی به عنوان دانش ژئوپلیتیک

حتی کسانی که شرق‌شناسی را به نحوی تبرئه کرده و آن را توطئه شرورانه امپریالیسم نمی‌دانند، به انگیزه‌های سیاسی شرق‌شناسی اذعان کرده‌اند. ادوارد سعید در این رابطه می‌نویسد: «شرق‌شناسی صرفاً یک موضوع یا رشته سیاسی نیست... و این هم نیست که بگوییم شرق‌شناسی نماینده و بیانگر نوعی توطئه شرورانه امپریالیسم غربی برای سرکوب و تحقیر جهان شرقی است. بلکه نوعی گسترش و توزیع آگاهی ژئوپلیتیک (جغرافیای سیاسی) در بین متون زیباشناسی تحقیقی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و زبان‌شناسی است» (ادوارد سعید، ۱۳۷۸: ۳۱).

با این حال وی در چند سطر قبل از آن می‌نویسد: «عقیده من این است... علاقه اروپایی‌ها و سپس آمریکایی‌ها به شرق دلایل سیاسی داشت. اما این فرهنگ بود که آن را ایجاد کرد» (سعید، ۱۳۷۸: ۳۰).

او می‌نویسد: «امپریالیسم سیاسی به‌طور کامل بر تمام این رشته مطالعاتی، تصورات مربوط به آن و نهادهای تحقیقی وابسته‌اش حکومت می‌کند؛ به‌طوری که احتراز از آن از نظر فکری و تاریخی اساساً ممکن نیست» (سعید، ۱۳۷۸: ۳۴).

وی از زبان غربیان و شرق‌شناسان می‌نویسد: «هرگز اجازه داده نشود که مشرق‌زمین راه خود را رفته و یا کنترل آن از دست ما خارج شود» (سعید، ۱۳۷۸: ۴۲۹).

اهداف استعماری آن قدر با فعالیتهای علمی و پژوهشی شرق‌شناسی مستشرقان

در غرب آمیخته شد که ادوارد سعید پس از ملاحظه و مشاهده مستقیم فعالیت‌های شرق‌شناسی در غرب می‌نویسد: «استدلال من بر این پایه است که واقعیت شرق‌شناسی هم ضد بشری و هم دیرپای است» (سعید، ۱۳۷۸: ۸۴).

تبیین نظام بین‌الملل از دیدگاه ادوارد سعید

در بررسی مواضع ادوارد سعید نسبت به نظام بین‌الملل با یک پیچیدگی روبه‌رو هستیم که از یک‌سو ناشی از گرایش‌های پست‌مدرنیستی وی و از سوی دیگر نتیجه تمایلاتی است که او به مارکسیسم و اومانیسم دارد. این دو گرایش را همزمان می‌توان در آثار وی مشاهده کرد. در شرق‌شناسی او ضمن بهره‌گیری از اندیشه‌های فوکو از مفهوم هژمونی گرامشی نیز استفاده می‌کند. او در کتاب *فرهنگ و امپریالیسم* به گزارش شک برآید در مورد امپریالیسم فرهنگی اشاره می‌کند. با افول این نظریات در دهه ۱۹۸۰ ما شاهد همراهی نسبی یونسکو و روشنفکرانی هستیم که معتقدند توزیع نابرابر منابع اطلاعات و رسانه‌ها در جهان، عملاً شکل جدیدی از امپریالیسم رسانه‌ای است (قهرمان‌پور بناب، ۱۳۸۰: ۱۶۷-۱۶۸). گزارش شن مک برآید با عنوان «یک جهان چندین صدا» نمونه بارزی از همگرایی سازمان‌هایی چون یونسکو و روشنفکران غربی و نیز جهان سوم در مورد اندیشه امپریالیسم فرهنگی است (Hesmondhalgh, 1998: 104)، که البته بعدها مورد اعتراض انگلیس و آمریکا قرار گرفت. بدین ترتیب برخورد سعید در شرق‌شناسی را می‌توان زیرمجموعه‌ای از مناظره انعکاس‌گرایان و عقل‌گرایان دانست. اما سعید با ویژگی‌های خاص خود، در این اندیشه که رئالیسم، لیبرالیسم و مارکسیسم به‌عنوان انگاره‌های مهم روابط بین‌الملل جزئی از فراگفتمان مدرنیته غرب هستند، با پست‌مدرنیست‌ها هم عقیده است. با این حال، به واسطه تعلق خویش به جهان سوم، نمی‌تواند اندیشه‌های بخشی مارکسیسم را که جزئی از سنت اومانیسم هم هست رها کند، زیرا این کار به معنی نفی تمامی اندیشه‌های او در مورد فلسطین است. او چالش اصلی را متوجه رئالیسم و مفهوم محوری آن یعنی دولت - ملت می‌سازد و ادعا می‌کند که دولتهای جهان سوم محصول استعمار هستند، از این‌رو می‌گوید این

گفته رئالیسم که این دولتها شکل ناقص دولتهای غربی‌اند، در مورد آنها نمی‌تواند صادق باشد. به عبارت دیگر، دولتهای جهان سوم به یک تعبیر دولت نیستند؛ در رأس آنها رهبرانی وجود دارند که اطلاع بسیار کمی از نظام بین‌الملل دارند و به شیوه‌های استبدادی گذشته کشورشان را اداره می‌کنند. از نظر وی «به استثنای حسن الترابی که یک ماکیاولی باهوش است و تلاش می‌کند تا یکی از فقیرترین و کم‌نفوذترین کشورهای خاورمیانه (سودان) را اداره کند، بقیه رهبران خاورمیانه، احزاب و نظریاتشان عواملی هستند تحمیلی، مستبد و منزوی که نزد مردم منفورند و بعضاً نیز تحت حمایت وسیع آمریکا بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند» (سعید، ۱۳۷۸: ۲۳۱). بدین سان سعید با محور قرار دادن مردم به جای دولتها در خاورمیانه، درصدد است انگاره دولت‌محور رئالیسم را زیر سؤال ببرد.

جایگاه شرق در نظریه‌های روابط بین‌الملل

تا همین اواخر غیر از انگاره جهانی شدن، شاهد سه انگاره مهم در روابط بین‌الملل (رئالیسم، لیبرالیسم و پست‌مدرنیسم) بوده‌ایم که بسته به هستی‌شناختی هر یک از آنها، جایگاه جهان سوم نیز در آن مشخص می‌شد.

رئالیسم بر این باور است که انسان موجودی شرور است و این ویژگی وی علی‌رغم گذشت قرن‌های متمادی تغییری پیدا نکرده است. در عرصه نظام بین‌الملل آنچه می‌تواند جلوی این خصلت را بگیرد قدرت است که در انحصار دولت است. از همین نظر رئالیسم برای فرهنگ و اندیشه در نظام بین‌الملل جایگاه چندانی قایل نیست (قهرمان‌پور، ۱۳۸۰: ۷۶). رئالیست‌ها معتقدند که دول جهان سوم موجود در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از لحاظ قدرت دچار ضعف هستند و در نتیجه جایگاه چندانی هم نمی‌توان برای آنها در سیاست بین‌الملل قایل شد. یعنی بازیگران ضعیف و کوچک در واقع فضای خالی ژئواستراتژیک را پر می‌کنند که دولتهای قدرتمند و بزرگ را از یکدیگر جدا می‌سازد. در نتیجه، رقابت‌های طولانی‌مدت قدرت‌های بزرگ، استقلال دولتهای کوچک را محدود و هویت آنها را نیز تهدید می‌کند. از سوی دیگر این

حاکمیت‌ها مجبور به اطاعت از قواعد بین‌المللی هستند که دولتهای بزرگ در غیاب آنها به تصویب رسانده‌اند. پاسخ به مسائلی نظیر علت عدم سلطه جهان سوم بر سازمان بین‌المللی، آسیب‌پذیری کشورهای خلیج فارس علی‌رغم قدرت اقتصادی آنها و شکست نظم اقتصادی بین‌المللی در دهه ۱۹۷۰ که جهان سوم ارائه داده بود، بدون پرداختن به تأثیر فرهنگ و اندیشه‌ها در روابط میان دولتها و مردم، نارسا خواهد بود (Donald J, 1998 p:150-152).

در گستره لیبرالیسم هم با دو رویکرد عمده همگرایی و وابستگی متقابل روبه‌رو هستیم که بیشتر مبتنی بر رژیم‌های بین‌المللی و نیز نهادهای غیردولتی است که در مورد جهان سوم چندان مصداق ندارد. در این کشورها به دلیل تنوع ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی امکان به وجود آمدن شرایط همگرایی که عبارت است از سطح نسبتاً یکسانی از توسعه اقتصادی و سیاسی وجود ندارد و گذشته از آن، قوی بودن تعصبات ملی مانع از به وجود آمدن اقتدارهای فراملی می‌شود. علاوه بر اینها صلح در نظام بین‌الملل که از نظر لیبرال‌ها با تجارت آزاد تأمین می‌شود، در مورد جهان سوم چندان صادق نیست. لیبرالیسم تا حد زیادی بر بازیگران غیردولتی و نیز اصل مزیت نسبی تأکید می‌کند و از همین رو شاید بتوان گفت که نگرش لیبرالیسم به جهان سوم در مقایسه با رئالیسم، خوش‌بینانه‌تر است. ولی اگر توجه کنیم که هر دو رویکرد چنانکه هانتینگتون می‌گوید جزئی از سنت محافظه‌کاری هستند و آمریکا در داخل به لیبرالیسم و در خارج به رئالیسم عمل می‌کند، متوجه می‌شویم که دیدگاه رئالیسم ندارد (قهرمان‌پور، ۱۳۸۰: ۸۶). و سرانجام به نظر می‌رسد که رویکرد پست‌مدرنیته علی‌رغم زیر سؤال بردن معرفت‌شناسی لیبرالیسم و رئالیسم از توجه عمیق به جهان سوم به‌عنوان «دگر» تمدن غرب ناتوان است. چون پست‌مدرن‌هایی مانند فوکو بر این باورند که مدار قدرت سترون موجود میان روابط شرق و غرب را نمی‌توان پشت سر گذاشت و از «دگر»‌های شرقی سخن به میان می‌آورد. به عبارت دیگر، پست‌مدرنیته تنها می‌تواند از شیوه نگرش غرب به شرق انتقاد کند، ولی قادر نیست از زبان شرقی‌ها سخن بگوید. این کار سه دلیل دارد:

۱. تردید در امکان صحبت کردن برای دیگران از سوی بسیاری از پست‌مدرنیست‌ها
۲. خاستگاهها، موقعیت‌ها و تار و پودهای گفتمانی یا به تعبیر فوکو نظام‌های صدقی متفاوت
۳. نبود امکان تعریف گفتمان تازه تولد یافته پست‌مدرنیسم خارج از مدار قدرتی که هر یک همواره سایه سنگین خود را بر روابط بین غرب و دیگران افکنده است (قهرمان‌پور، ۱۳۸۰: ۸۷).

شرق‌شناسی و جایگاه اسلام در مقابل غرب

ریشه‌های جدال شرق و غرب را بیش از آنکه در مدرنیته و جدال آن با سنت بدانیم باید در تاریخ امپریالیسم و تهاجم استعماری جست‌وجو کرد. ادوارد سعید شرق‌شناسی در دنیای اسلام را در نتیجه گسترش امپریالیسم می‌داند و همزمان با آن زمینه اشاعه این اندیشه فراهم شد. سعید در جایی تبیین‌های شرق‌شناسی از اسلام (و شرق) را حول چهار محور اصلی می‌داند:

اول، بین غرب و شرق تفاوت مطلق و منظم وجود دارد.

دوم، بازنمایی‌های غرب از شرق، نه بر واقعیت جوامع مدرن شرقی، بلکه بر تفاسیر متنی و ذهنی استوارند.

سوم، شرق تغییرناپذیر (راکد) و یکنواخت است و قادر به تبیین هویت خود نیست.

چهارم، وابسته و فرمانبردار است (فاروتی، ۱۳۶۱: ۵).

ادوارد سعید در سال ۱۹۷۸ در کتاب شرق‌شناسی خود برخی نظریه‌های موجود در رابطه با شرق را از نگاه غرب ترسیم کرد. او شرق را به‌عنوان یک «دگربود» در مقابل غرب قرار داد. این دگربود برخلاف نظریه مارکس که شرق را فاقد تاریخ می‌داند، آن را ناشی از جدال تاریخ بین مسیحیت و آیین‌های شرقی می‌داند (سعید، ۱۳۷۵: ۶۵). این نوع رویکرد به غرب را در نگرش اندیشمندانی چون اقبال لاهوری و دکتر شریعتی می‌توان یافت. رویکرد این دو اندیشمند براساس یک رویکرد دیالکتیکی به غرب است. تلاش اقبال در قطب‌بندی مذهبی بین هند و پاکستان و جدایی هند از پاکستان را می‌توان در این نوع نگرش جست‌وجو کرد.

نظریه شرق‌شناسی در چند روایت نظری عمل می‌کند. این روایت‌ها عبارت‌اند از: نظریه قدرت استبدادی، تغییر اجتماعی، بیگانه‌مداری و نظریه عقلانیت. اما پیش‌فرض همه روایت‌ها این است که اسلام ذاتاً و ماهیتاً از غرب مجزاست. اسلام، اصل در حقیقت، خرافه‌ستیزی، اصول‌گرایی، زهدطلبی و فرهنگ قاعده‌مند بوده است. با سقوط کمونیسم همه چشم‌ها به اسلام دوخته شد تا در جدال با سرمایه‌داری پیروز بیرون آید. با اضمحلال کمونیسم شوروی و مخالفت با اقتدار روشنفکری مارکسیسم و رشد پست‌مدرنیسم موقعیت جهان اسلام بسیار حساس‌تر و پیچیده‌تر می‌شد (فاروتی، ۱۳۶۱: ۲).

دکتر شریعتی در کتاب *مارکسیسم و دیگر سنسپه‌های غربی* معتقد است که اسلام همزمان نسبت به سکولاریسم، کمونیسم و مصرف‌گرایی غربی موضعی مخالف داشته است. بنابراین می‌تواند به‌عنوان نیروی مخالف جهانی شدن عمل کند و از طرف دیگر بین اسلام و پست‌مدرنیسم پیوندهایی را جست‌وجو کند (شریعتی، ۱۳۵۵: ۲۵).

نگاه شریعتی به غرب یک نگاه تک بعدی و تنها در راستای کم جلوه دادن دستاوردهای عقلانیت غربی نیست، بلکه او معتقد است که هر نسخه‌ای برای هر جغرافیایی پاسخگو نیست. شریعتی، اسلام سنتی را به باد انتقاد می‌گیرد و معتقد است می‌توان به اسلام اولیه بازگشت، اما با هدف نوزایی دینی. بنابراین می‌شود با تکیه بر اصول اسلام به نوگرایی دست زد و راه را برای هرگونه نفوذ غربگرایی بست. اسلام می‌تواند از طریق ایجاد گفتگویی که متکی بر رابطه بین فرهنگ‌های مختلف است روابط خصمانه‌ای را که میان سنت‌های قومی و مذهبی و همچنین مسیحیت وجود دارد برطرف نماید.

افول غرب و احیای شرق

تحولات عرصه بین‌الملل در حالی روند تازه‌ای به خود گرفته که روند رخدادها بیانگر افول قدرت غرب و بازیگری فعال‌تر شرق در عرصه جهانی است. در این چارچوب غرب به‌عنوان اروپا و آمریکا و شرق به منزله چین، روسیه، هند و ایران است. بسیاری

از ناظران سیاسی و حتی دستگاه‌های اطلاعاتی و تحقیقاتی جهان تأکید دارند که دیگر عصر یکجانبه‌گرایی غرب به پایان رسیده و این کشورهای شرقی هستند که می‌توانند به بازیگری فعال در معادلات جهانی بپردازند. در این چارچوب حتی شورای اطلاعات آمریکا نیز اعتراف کرده که قدرت آمریکا در حال افول است و در دو دهه آینده چین، روسیه، هند و حتی ایران بازیگران اصلی خواهند بود. بررسی روند تحولات کنونی عرصه جهانی نیز نشان می‌دهد که بسیاری از کشورها و اتحادیه‌های منطقه‌ای بر اصل کاهش روابط با آمریکا و اروپا و توسعه مناسبات با کشورهای شرقی تأکید دارند. نمونه بارز این نگرش در توسعه روابط کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین و حتی حوزه خاورمیانه و اروپا با کشورهای چین، روسیه و هند مشاهده می‌شود. در بررسی دلایل گرایش کشورها بر شرق و قدرت‌یابی آنها در آینده می‌توان چند نکته را ارزیابی کرد:

۱. بحران اقتصادی جهان نشان داد که نظام سرمایه‌داری در حال فروپاشی است و دیگر اعتمادی به آن وجود ندارد. این بحران در حالی تشدید شد که در مقابل اقتصاد شرق که ترکیبی از اقتصاد دولتی و آزاد بوده توانست در برابر بحران اقتصادی مقاومت نموده و این بحران تأثیر چندانی بر آن نداشته باشد.

۲. سیاستهای غرب در چند دهه اخیر به ویژه در سالهای کنونی که با اشغال عراق و افغانستان همراه بود، نشان داده که سیاست غرب براساس سیاست کشتار است در حالی که افکار عمومی جهان در چارچوب صلح حرکت می‌کند. در این زمینه می‌توان گفت که اکنون با توجه به اینکه شرق دیدگاهی جنگ‌طلبانه ندارد و بیشتر از روش دیپلماتیک استفاده می‌کند، سایر کشورها تلاش می‌کنند تا برای به انزوا کشاندن غرب و اعلام انزجار از سیاستهای آنها به کشورهای شرقی روی آوردند که نمود آن را در مناسبات گسترده اقتصادی چین و روسیه با سایر کشورها و همچنین گسترش ارتباطی ایران با کشورهای آسیایی و آفریقایی می‌توان مشاهده کرد (اصغری، ۱۳۸۶: ۲). در واقع سیاستهای جنگ‌طلبانه آمریکا و اروپا به‌ویژه در عراق و افغانستان که به تسریع روند بحران اقتصادی در غرب منجر شد، وضعیتی را فراهم آورد تا سایر کشورها به توسعه مناسبات با قدرتهای جدید عرصه بین‌الملل نظیر چین، هند و روسیه روی آورند که

نتیجه آن، انزوای غرب و قدرت‌یابی شرق بوده است. این امر ممکن است در آینده ضمن چندقطبی کردن نظام بین‌الملل جایگاه جدیدی برای شرق در معادلات جهانی تعریف کند که مسلماً پیامدهای منفی برای غرب به همراه خواهد داشت.

ارزیابی و تحلیل

پیامد شرق‌شناسی غربی در برخورد با اسلام

اگرچه به دست آوردن شناختی دقیق از خاستگاه شرق‌شناسی و اظهار نظر درباره کم و کیف و پیامدهای این پدیده، کنکاش همه‌جانبه و جدی‌تری را می‌طلبد، ولی در یک ارزیابی کلی شاید بتوان گفت که در کنار هدف‌های سازنده، موتور اصلی و پیش‌برنده این مطالعات، اهداف استعماری بوده است.

اینکه بخشی از این تحقیقات بر پایه شناخت شرق به عنوان جغرافیای فرهنگی دیگر، مجموعه ادبی و هنری دیگر و جوامعی با خصوصیات ویژه و متفاوت؛ به یاری روش‌های علمی و با هدف روشننگری معارف تاریخی بشر انجام گرفته است؛ امری انکارناپذیر است و یگانه دانستن نیای ساکنان زمین، نیاز انسانها به شناخت متقابل؛ فطری بودن کنجکاوی درباره انسان و جهت صعودی حرکت جوامع انسانی را می‌توان منشأ این باور تلقی کرد.

برای این بخش از تحقیقات و دانشمندانی که با چنین اهدافی اقدام به پژوهش‌های شرق‌شناسانه کرده‌اند، می‌توان نمونه‌هایی را نشان داد. روشنفکرانی که با رعایت انصاف و با روش علمی و متکی به منابع و اسناد درجه اول و معتبر درباره اسلام و مسلمانان، فرهنگ‌ها، آداب و رسوم مشرق زمین به پژوهش پرداخته‌اند و گاه برخی از آنها به حقانیت اسلام پی برده و بدان ایمان آورده‌اند.

نکته‌ای که نباید درباره برخی لغزش‌های این گروه از متفکران غربی نسبت به تاریخ اسلام فراموش شود، این است که آنان اغلب مسیحی‌اند و دید عموم مسیحیان به مسأله نبوت و شخصیت پیغمبران الهی با اعتقادی که مسلمانان از برکت تعلیم پیغمبر آخرالزمان (ع) درباره آنان دارند تفاوتی بسیار دارد. بنابراین نباید انتظار داشت، قضاوت

امثال مونت گمری وات در تاریخ اسلام و زندگانی رسول خدا(ص) مانند قضاوت تاریخ و سیره‌نویسان مسلمان باشد.

از سوی دیگر به عقیده بسیاری، سیاستهای جهان‌گشایانه، حس نژادپرستی و قوم‌گرایی بر تار و پود بسیاری از این تحقیقات و تلاش‌ها سایه افکنده است و غبار بدبینی بر این فعالیتها نشانده است. به طوری که برخی شرق‌شناسی را بخشی از راهبرد سیاسی قدرتهای غربی و معبر گذر غرب برای پایمال کردن میراث فرهنگی، اصول اخلاقی و ارزش‌های دینی شرقیان شمرده و ادعای دانش و بی‌طرفی را غیرقابل پذیرش دانسته‌اند.

از میان همه ادیانی که مسیحیت با آن روبه‌رو بوده، دین اسلام بیش از همه مورد سوءتفاهم و در نتیجه حمله شدید آن قرار گرفته است. تصویری که راویان سده‌های میانه از اسلام و پیامبر آن [حضرت] محمد(ص)، در ذهن دارند، حقیقتاً مخدوش و تحریف شده است. این تغییر شکل و تحریف گاهی چنان ابعادی پیدا می‌کرد که در آن [حضرت] محمد(ص) که معمولاً در مغرب زمین به صورت (Mahomet) نوشته و تلفظ می‌شود، نوعی خدای متعال قلمداد می‌شد و راجع به پرستش و ستایش مجسمه‌های طلایی وی سخن گفته می‌شد! تشبیه «تندیس طلایی محمد» یا پیکره و تمثال طلایی [حضرت] محمد(ص) که در اشعار رمانتیک اوایل قرن نوزدهم آلمان زیاد به‌کار گرفته می‌شد (گواهی، ۱۳۷۶: ۱۲).

این حد از تحریف و سوء برداشت از دینی که حتی کوچکترین نشانه‌های بت و بت‌پرستی را به‌شدت نهی می‌کند و پیامبر آن خود را چیزی بیش از یک بشر معمولی و بنده خدا نمی‌داند، می‌تواند ناشی از عدم درک صحیح زبان دین اسلام باشد. طی سالهای ۱۱۴۳-۱۶۱۶ میلادی معدودی از صاحب‌نظران پیدا شدند که بدون انگیزه‌های تبلیغی و میسیونری، کم‌کم به قرآن و زبان عربی علاقه نشان دادند، اما در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی، به رغم آشنایی تدریجی و فزاینده با زبانهای عربی و تاریخ اسلام، تعدادی کتاب که عامداً جنبه ضد اسلامی داشت، تألیف شد (گواهی، ۱۳۷۶: ۱۳).

علايق استعماری هر دو کشور فرانسه و انگلستان در خلال قرن نوزدهم موجب

شد تا حجم قابل ملاحظه‌ای از متون ادبی و نوشته‌های گوناگون دربارهٔ آداب و رفتار مسلمانان به وجود آید.

در قرن نوزدهم میلادی یک نگرش علمی و محققانه نسبت به اسلام آغاز گشت. در سال ۱۸۴۲ م «گوستاف ویل» کوشش کرد تا زندگانی محمد(ص) را بر مبنای جداسازی آنچه ظاهراً حوادث و وقایع تاریخی به نظر می‌رسید، از افسانه‌ها و داستانهایی که بعدها مؤمنین ستایشگر آن حضرت ساخته بودند، شرح دهد. در دهه‌های پس از آن «ویلیام موئیر»، «الویس اسپرنگر اطریشی» و «د. ف. مارگولپوت» تمایل داشتند تا چهره‌ای منفی از محمد(ص) به دست دهند، به گونه‌ای که وی را فردی احساساتی، هیجان‌زده، مریض معرفی کنند و یا اینکه در بهترین صورت ممکن، وی را صرفاً یک مصلح اجتماعی خواندند (شهیدی، ۱۳۶۲: ۳۸).

در مجموع واقعیت امر این است که شرق‌شناسی به هر انگیزه‌ای که شکل گرفته و با هر هدفی که پیش می‌رود، ظاهراً حسابش از شرق‌شناسان جداست. امروزه گروهی می‌کوشند تا بار دیگر ماهیت شرق‌شناسی را بشناسند و بشناسانند و اهداف آن را معین کنند. گروهی گامی فراتر گذاشته برآن‌اند تا مبانی دانش جدیدی به نام «غرب‌شناسی» را پی‌ریزی کنند. لیکن به نظر می‌رسد صادر کردن حکم یکسان در مورد شرق‌شناسان و آنان را صرفاً به این عنوان محبوب یا مطرود اعلام کردن، دشوار باشد. آنان انسانهایی هستند چون دیگر انسانها، با تمام ضعف‌ها و قوت‌هایشان، حاملان امانت الهی اما ظلم و جهول‌اند. آنچه تاکنون به اثبات رسیده است برخی از شرق‌شناسان خود را مأمور تخریب شرق و آنچه شرقی است می‌دانند و پاره‌ای خود را وقف بازبینی و بازخوانی میراث شرق کرده‌اند، مطالعهٔ زندگی آنان و شناخت آثارشان گامی است برای تفکیک بازشناسی این گروه از خادمان و خائنان و زمینه‌ای است برای طرح گسترده‌تر، یعنی شناخت غرب.

نتیجه‌گیری

هر چند که شرق‌شناسی به انگیزه‌های متفاوتی صورت گرفته است، اما گفتمان شرق‌شناسی بر مبنای مسأله تفاوت ما در برابر آنها، شرق در برابر غرب، عقلانیت در برابر غیرعقلانیت به پایان خود نزدیک شده است. بهتر است روشنفکران ما دریابند که یک بدیل برای شرق‌شناسی، گفتمان همسانی باشد که بر استمرار رابطه بین فرهنگ‌های مختلف تأکید می‌کند، تا روابط خصمانه‌ای که یا توجیه‌کننده سنت‌های قومی و مذهبی و تعصبات خرافی است، یا جاده صاف‌کن اندیشه‌های ترجمه‌ای که غول‌های آن دستاوردی جز تحقیر شرق و استعمار را گوشزد نمی‌کند. غول‌هایی چون مارکس که معتقدند شرق، فاقد تاریخ است! اما در برخورد و ارتباطی که اسلام و غرب با هم داشتند می‌توان گفت که این ارتباط دو جانبه بوده است. عملاً در تمام دوران تاریخ اسلام تماس‌های وسیعی بین اسلام و غرب صورت گرفته است. باید طرز تفکر غربی‌ها را دانست که چرا اجازه دادند تا دنیای اسلام در غرب اثر بگذارد. در اینجا به دو مسأله مهم برمی‌خوریم، از یک طرف دوگانگی نفی داخلی و از طرف دیگر کنجکاوی علاقه‌مندانه اروپای مسیحی قرون وسطی. عملاً می‌بایست این مذهب «اسلام» را که در مدتی کوتاه دنیای آن زمان را تصاحب کرده بود به‌عنوان دشمن نگاه کند، چرا که به تنهایی و با موفقیت‌های بی‌سابقه‌اش، اساس فکری اروپا را تکان داده بود و اعتبار ایمان مسیحی را که تا آن زمان پا بر جا بود با همه عناصر حکومتی و زندگی شخصی و دید غربی آن تهدید می‌کرد. اعراب از ابتدا یک قدرت ایدئولوژیک و سیاسی مخالف و مبارز بودند که در صورت امکان، مخالفان را کنار می‌زدند. این رفتار از قرن‌ها قبل در اروپا باقی مانده بود، در حالی که به نظر می‌رسد در شرق برعکس، رفتاری مغایر رفتار غرب رواج یافت.

اما به‌طور کلی شرق در متون غرب، دستخوش یک دگردیسی شده است، زیرا تاریخ و شرق اسلامی، به‌طور واقعی در متون غربی بازنمایی نشده است. امپراتوران، اصحاب استعمار و عوامل پشت پرده پس از آن در جهت مقاصد خود اقدام به شناسایی و معرفی شرق نمودند؛ یعنی شرق ساخته دست غرب دنیایی است که غرب برای خود ساخته و پرداخته است. اما طبق نظر ادوارد سعید نمی‌توان هر نوع شناخت

شرق‌شناسی را از نوع استعماری دانست. بلکه در ورای این شناخت، انگیزه‌ها و مقاصدی همسو با اهداف قدرت‌ها و نظام سلطه نهفته است که در این پیوند عامل قدرت در شناخت شرق دخیل است که به میانجی زبان در متون بازنمایی می‌شود. بنابراین مفروضه‌ها و بازنمایی‌هایی که در ذهنیت غرب پدید آمده سبب نگرشی شرق‌شناسانه در غرب می‌شود.

غرب در طول تاریخ به شرق براساس دو انگاری تمدن و بی‌تمدنی، عدالت و بی‌عدالتی و... می‌نگرد و ذهنیت غرب از شرق بر اساس این دوانگاری‌ها شکل گرفته است. این دو انگاری تقابل‌ها هنوز وجود دارد و همچنان بنا به قالب‌واره‌های ذهنی از پیش تعیین شده مورد قضاوت غرب قرار می‌گیرد. او این انگاره را هنوز ملهم از گذشته می‌داند که در متون و قاموس غرب تثبیت شده است.

برحسب نگرش سعید می‌توان نتیجه گرفت که بین تبیین شرق‌شناسانه از اسلام و گستردگی و تنوع جهان اسلام، هیچ‌گونه شباهتی وجود ندارد. به باور سعید، اسلام‌گرایی آن‌گونه که در محافل دانشگاهی و عمومی، آن را همگن و منسجم می‌پندارند، یکپارچه نیست. انتقادات سعید از مطالعات شرق‌شناسی، تأثیرات خاصی در تضعیف این مطالعات داشته است؛ ولی ارائه نکردن بدیلی برای شرق‌شناسی از سوی سعید گروهی را بر آن داشت که یک بدیل برای شرق‌شناسی تدوین کنند که شرق‌شناسی وارونه نامیده می‌شود. شرق‌شناسان وارونه نیز معتقدند که اسلام در عمل متنوع است و آن را نمی‌توان به خصایص ذاتی و ثابت درونی که از چیستی آن سخن می‌گوید، تقلیل داد؛ زیرا ایده و مفهوم اسلام ثابت نیست. بنابراین اسلام نمی‌تواند به‌سان یک واحد تحلیلی کلان عمل کند. بابت سعید معتقد است ناتوان فرض کردن اسلام برای عمل به‌عنوان فهم از اسلام، به معنای رد ذات‌گرایی آن نیست. در حالی که شرق‌شناسان وارونه در بررسی «پدیده‌های اسلامی» صرفاً بر نقش اقتصاد سیاسی تأکید می‌کنند. در دید اینان، اسلام بسته به نوع بافت اجتماعی-اقتصادی که در درون آن جای دارد، نقش‌های متنوعی ایفا می‌کند.

منابع

۱. اسماعیلی، امیر. ۱۳۸۴، «شرق و شرق‌شناسی»، از:
http://www.7sang.com/mag/2005/05/27/idea-edward_saeed_east.php
۲. اصغری، فرامرز. ۱۳۸۶، «افول غرب و احیای شرق»، از:
<http://www.siasatrooz.ir/CNewsRDetail.aspx?QSCNDId=17848&QSDNId=154>
۳. ایزدی، فؤاد. و حکیمه سقای بی‌ریا. «گفتمان شرق‌شناسی؛ شالوده‌تقابل غربیان با نهضت ملی هسته‌ای ایران»، گزارش جمهور، مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، سال اول، شماره ۲، ۱۳۸۶.
۴. بدوی، عبدالرحمن. فرهنگ کامل خاورشناسان، ترجمه شکرالله خاکرند، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۵.
۵. بلعبکی، منیر. قاموس الانجلیزی، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۳۷۶.
۶. پرل، باک. باد شرق، باد غرب، ترجمه فرحناز خمسه‌ای، مروارید، تهران، ۱۳۶۸.
۷. جیور عبدالنور. المعجم الادبی، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۳۵۱.
۸. داوری اردکانی، رضا. درباره غرب، هرمس، تهران، ۱۳۷۹.
۹. دشتیان، عطاو. مدرنیته، جهانی شدن و ایران، چاپخس، تهران، ۱۳۸۱.
۱۰. ذاکرافهانی، علیرضا. «شرق‌شناسی چرا و چگونه به وجود آمد»، برگرفته از کتاب مجموعه مقالات ایران معاصر و غرب جدید، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۴.
۱۱. زمانی، محمدحسن. شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی غربیان (تاریخچه، اهداف، مکاتب و گستره فعالیت مستشرقان، مؤسسه بوستان کتاب مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۸۵.
۱۲. سعید، ادوارد. شرق‌شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۳. سعید، ادوارد. پوشش خبری اسلام در غرب، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.

۱۴. سعید، ادوارد. «اسلام یک هویت فرهنگی است»، ترجمه و ویراستار مجتبی امیری، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۵.
۱۵. شریعتی، علی. *انسان، مارکسیسم، انسان*، نشر ایمان، ۱۳۵۵.
۱۶. شهیدی، جعفر. *تاریخ تحلیلی اسلام*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲.
۱۷. صادقی، تقی. *رویکرد خاورشناسان به قرآن*، فرهنگ گستر، تهران، ۱۳۷۹.
۱۸. عبدالمنعم، فؤاد. «من افتراءات المستشرقین علی الاصول العقديه»، *فصلنامه کتابهای اسلامی*، سال دوم، شماره ۶، ۱۳۸۰.
۱۹. علی‌الصغیر، محمدحسین. *خاورشناسان و پژوهش‌های قرآنی*، ترجمه محمدصادق شریعت، مطلع‌الفجر، تهران، ۱۳۷۲.
۲۰. فاروتی، فؤاد. *سیری در سفرنامه‌ها*، عطایی، تهران، ۱۳۶۱.
۲۱. قنادی، علی. «نگاه به شرق، یک نکته»، *نشریه راه مردم*، ۲۷ شهریور ۱۳۸۴.
۲۲. قهرمان پوربناب، رحمان. «شرق‌شناسی، جهانی شدن و روابط بین‌الملل»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال پانزدهم، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۳۸۰.
۲۳. کربلایی، رضا. «ایدئولوژیک، تکنولوژیک یا استراتژیک»، *روزنامه خراسان*، شماره ۱۷۲۱۲، ۱۰ اسفند ۱۳۸۷، ص ۸.
۲۴. کلارنس کرین، بریتون. *تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق*، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۰.
۲۵. گواهی، عبدالرحیم. *درآمدی بر تاریخ ادیان در قرآن*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۶.
۲۶. نجفی فیروزجایی، عباس. *روابط اسلام و غرب و تأثیر آن بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، ۱۳۸۷.
۲۷. نجیب‌العقیقی. *المستشرقون*، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۶۴.
۲۸. نصیری، محمد. «شرق‌شناسی و تاریخ اسلام»، *ماهنامه آموزشی، اطلاع‌رسانی، معارف*، شماره ۲، ۱۳۸۰.
۲۹. نیکلسون، رینولدالین. *تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، توس، تهران، ۱۳۵۸.

30. Akbar S. Ahmed. (1992). *Islam and Post modernity*, London & and New York Rutledge.
31. Bryan S. Turner. (1994). *Orientalist, Post modernity & Globalism*, London & and New York Rutledge.
32. Donald J. Puchala. (1998). "Third World Thinking and Contemporary International Relation", in *Third World and International Relation Theory* edited by Stephanie G. Neuman, London and Hampshire, Macmillan Press.
33. European Commission. (1998). *The Future of North – South Relation*, New York, St Martins Press.
34. Hesmondhalgh, David. (1998). "Globalization and Cultural Imperialism: A Case Study of Music Industry", in *Globalization and the Third World*, edited by Ray Kiely and New York, Rutledge.
35. J.J Clark. (1997). *Oriental Enlightenment*, London & and New York, Rutledge.
36. Oxford advanced learner's encyclopedic dictionary. (1999). Oxford university. Webster's Encyclopedic unabridged Dictionary of the English Language.